

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

از: ش. آهنگر

۲۲.۰۸.۰۹

اهمیت استقلال در رابطه با اوضاع امروز

چو کشور نباشد تن من مباد
درین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

(فردوسی توسی)

فردوسی شاعر توانمند و همیشه جاودان زبان پارسی تئوری اشغال و تجربه قرن‌ها مقاومت باشندگان سرزمینش را به ضد اشغال در همین دو بیت گنج‌انیده و خیلی داهیانه به فورمول بندی اهمیت استقلال و مبارزه برای آن و هکذا تشخیص تضاد عمده درحالت تجاوز به کشور، پرداخته است، کما اینکه شعار عمده و راه و شیوه مبارزه ضد تجاوز و اشغال را نیز مشخص کرده است. توجه کنید وقتی میگوید:

چو کشور نباشد تن من مباد
درین بوم و بر زنده یک تن مباد.

درینجا استقلال و "آزادی کشور"، به قول امروزیها "آزادی ملی" حتی بر بود باشندگان سرزمین ارجحیت مییابد. به زبان ساده تر معنای این شعر و گپ درست و اصولی اینست که وقتی نیروی بیگانه به کشوری تجاوز میکند، طرد تجاوز و کسب استقلال کامل وظیفه اصلی است. یعنی تضاد عمده، تضاد مردم این کشور که مورد تجاوز قرار گرفته اند، با نیروهای متجاوز به این کشور است که حق حاکمیت، استقلال و بود آنرا به عنوان یک کشور مستقل زیر سوال برده و آنرا مستعمره خود ساخته است. حال هرکسی هم که با متجاوز دمساز شود، درصفت دشمن و بر ضد خلق و کشور است. بناءً حل تضاد عمده یعنی طرد تجاوز و کسب استقلال اهمیت فوق العاده پیدا میکند. یعنی که ملت مورد تجاوز اولتر از هرچیز باید این مسأله را حل کند که آیا کشورش متعلق به اوست یا به متجاوزین؟ آیا او هویت ملی مستقل دارد یا وابسته، برده و مستعمره اشغال گران است؟

در حل این مسأله اساسی و درپاسخ به همین پرسش است که فردوسی میگوید:

همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

تحلیل گران ما خوب دقت کنند، وقتی گفته میشود "همه سر به سر تن به کشتن دهیم" درین کلام قصار چند نکته نهفته است، کلمه "همه"، میگوید در هنگام تجاوز به کشور مبارزه علیه تجاوز فرض همگانیست، ودرین مبارزه باید تمام آحاد کشور برای کسب استقلال و آزادی بسیج شوند، متحد شوند (جبهه متحد ملی تشکیل دهند)، تضادهای درونی را تبعی و دست دوم بسازند، خواستهای دیگررا مقدم نسازند، مسایل منطقه ای، مذهبی، قومی، لسانی و حتی تضادهای طبقاتی را تابع مبارزه علیه متجاوز کنند و حل شانرا به بعد از دفع تجاوز موکول نمایند. **همه** باهم در صف واحد و **تا پای جان در دفع تجاوز** بکوشند. مرز این وحدت هم تا پای جان برای طرد تجاوز و کسب آزادیست و فشرده این شعر همان شعار رزمنده "یامرگ یا آزادی" است که در کلیه نبردهای ضد تجاوزی شعار رزمندگان صادق راه آزادی میهن ما بوده است و مردم ما هم برای کسب آزادی به مصداق همین شعر و شعار تا و رای مرگ رفته اند.

آری! مردم سلطه ناپذیر افغانستان که به استقلال و آزادی شان اهمیت بسیار قایلند به کرات و مرات برای به دست آوردن آزادی و استقلال در برابر تجاوز اجانب با این گونه تشخیص تضاد عمده و ایجاد ابزار حل این تضاد، یعنی وحدت سراسری مردم و جنگ توده ها علیه متجاوز، تا پای جان عمل کرده اند. چند مثال آنرا - اگر تکرار هم بشود- درینجا یاد دهانی میکنیم.

وقتی اسکندر مقدونی، که سکندر کبیرش میخواندند، پای تجاوز به حریم کشور ما گذاشت، دلاور مردان و شیرزنان میهن ما برای "آزادی ملی" شان چنان مستانه بر متجاوزین شوریدند که شور این مستی را تا به آتن و مقدونیه رساندند، و اسکندر کبیر را چهل ماه و به روایتی چهار سال آزار همچون سنگ آسیاب سرگردان ساختند. آری همان اسکندری که در وصفش میگفتند:

"زنوک حربۀ او میچکید خون جهان"

زخاک پاش نمودار خاک پادشهان"

اسکندری که امپراتوری جهانگشای پارس در برابرش طی چند روز به زانو درآمد، ولی در تجاوز به افغانستان پایش به گل ماند.

"خبر نبود که این مملکت عدو سوز است"

خدنگ چله پکتیسیان جگر دوز است."

در رویارویی با متجاوزین عرب نیز پکتیسیان و خراسانیان دیروز یا اجداد همین افغانهای امروز چنین کردند. وقتی اعراب از اشاعه دین به تسلط بر خاک میهن ما دست انداختند، به مقاومت یک پارچه مردم سرزمین ما مواجه شدند. نگاهی به تاریخ و نحوه این مقاومت نیز ما را به چگونگی تشخیص تضاد عمده و شعار "آزادی ملی" به حیث شعار زمان درحین تجاوز به کشور رهنمون میشود و نشان میدهد که حتی دین هم نتوانست استقلال و "آزادی ملی" مردم ما را تابع خود بسازد.

به جنگ های آزادی خواهانه به ضد تجاوز انگلیس به کشور ما دقت کنید. انگلیسها از مرزهای شرقی و جنوب به کشور ما تجاوز کردند، ولی جبهه مقاومت خلق ما "از هریوا تا به واخان بلند" را نیز شامل میشد. این زمان یعنی در هنگام تجاوز به میهن و اینجا یعنی در وطن اشغال شده، هیچ افغانی به خود حق نداد و نگفت که من از شمال هستم و آن دیگری از جنوب است، من هزاره ویا پشتونم و آن یکی از بک ویا تاجیک است، من شیعه ویا سنی هستم و او هندو یا چیز دیگری است. **همه** دست در دست هم به نجات میهن شتافتند و چون بهمنی بر سر متجاوزین به کشورشان فرود

آمدند. به همین دلیل هم بود که انگلیسها افغانستان را "لانه زنبور" خواندند که وقتی به آن دست تجاوز دراز کنی **همه** برسرت میریزند.

پوزه روسها نیز با قدرت **همه** یعنی با مبارزه، خود گذری و جانبازی کلیه اقوام و ملیتها از سرتاسر کشور ما و فقط با عمده ساختن "آزادی ملی" به زمین مالیده شد. ملت ما یعنی همه مردم افغانستان، با شعار آزادیخواهانه:

روسها از ملک ما بیرون شوید ورنه غرق رودبارخون شوید!

از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب کشور، به دفاع از میهن و در طرد تجاوز، یا به بیان دیگر برای به دست آوردن استقلال و "آزادی ملی" شان بسیج شدند و حماسه قرن را آفریدند. تاریخ به وضاحت کامل گواه آنست که هرگاه در چنین مواردی شعار "آزادی ملی" کم رنگ ساخته شده و شعار دیگری عمده شده است، جنبش راهی به غلط پیموده و نخاسان در کمین نشسته از آن سود برده اند. شیطان صفتان دین فروش وطنی ما که بارها به دین پشت کرده اند و اربابان خارجی شان فقط با انگ دین زدن به جنبش استقلال طلبانه و آزادیخواهانه توانستند جنبش شکوه مند ضد تجاوزی مردم ما را به آستان تجاوزی دیگر سقوط دهند و این افتضاح و ننگ تاریخی را بردامن تاریخ سراپا مملو از مبارزه ضد تجاوزی ملت غیور ما بچسبانند و مشاطه گران نکتائی پوش و متخصصین توجیه گر نیز آنرا توجیه دمکراتیک بفرمایند تا در حاشیه قدرتش بچرند.

یکی از دلایل توجیه مشاطه گران تجاوز اینست که گویا تجاوز کشورهای پیشرفته به کشورهای عقبمانده، راه انکشاف به سوی تمدن را به کشور مورد تجاوز میگذشاید و آنرا به سوی دموکراسی و پیشرفت سوق میدهد. به قول آنها کشورهای عقبمانده ای که مورد تجاوز قرار گرفته اند، شانس آورده و مجوز و امکانات تکامل به پیش را نصیب شده اند. پس درین صورت مقاومت در برابر تجاوز و کسب استقلال و آزادی ملی نه تنها غیر ضروری که مانع پیشرفت به حساب می آید. تئوری بافان این تصور از داشتن راه آهن در هند به عنوان یک دستاورد و پیشرفت تجاوز و تسلط انگلیس در هند یاد میکنند و از اجداد سرکش ما یعنی از مبارزان استقلال طلب و آزادیخواه ما خورده میگیرند که چرا با مقاومت در برابر تجاوزات مکرر انگلیسها مانع کشیدن خط آهن در افغانستان شده اند. و به ما نیز مژده میدادند که امریکائی ها و متحدین شان کابل را دبی و هرات را کازا بلانکا میسازند.

با اینحال ناگزیراً باید مکتی، ولو خیلی کوتاه و مختصر، بر پیامدهای تجاوز و سلب استقلال برخی کشورها در منطقه خود ما و حواشی آن بکنیم تا تاریخ و واقعیات بگویند که پذیرش تجاوز چه ارمانی به مستعمرات داشته است.

کشور "برما" بیش از صد سال در اشغال و مستعمره انگلیسها بود. **به قول دکترین مونگ** نماینده کشور برما در مذاکره با ژاپن، هر چند که برمه بیش از ۱۰۰ سال به زور با بریتانیای کبیر همگام بوده است، برمه ایها فقط سهم بسیار ناچیزی از پیشرفت به دست آمده را نصیب برده اند. همچنان یک انگلیسی به نام موریسکالیس (Maurice Collis) رئیس دادگاه صلح رانگون در کتابش، محاکمات برمه، مینویسد: **"ما در برمه . . . منافع انگلیس را در مقام نخست قرار داده بودیم و با برمه ایها به عنوان هم نوع رفتار نکرده بودیم، بلکه آنها را موجوداتی یست تلقی کرده بودیم . . ."** (تاریخ جنوب شرقی، جنوب و شرق آسیا ص ۲۹۲ تا ۳۰۱).

جی.اس.فرنئیوال (J.S.Furnivall) اظهار میدارد: برمه بریتانیا نظام اقتصادی بود که در آن زمینداران بزرگ اروپائی، هندیهای دارای کیشها و فرقه های متفاوت، چینیهایی دارای طبقات و گویش های مختلف هیچ وجه مشترکی با برمه ایها نداشتند. تنها وجه مشترک آنها کسب سود بود و هیچ اصل معنوی مشترک را نمی ساختند. جامعه ای که تحت نفوذ نیروهای اقتصادی است و تنها با سربازان خارجی میتوان آنرا باهم نگهداشت. (همانجا)

متوجه شدی و وطندار عزیز! استعمارگران، چه روسی باشند چه چینی، چه امریکائی باشند و چه انگلیسی، چه عرب و پاکستانی باشند و چه ایرانی و یا هرکس دیگر، مردم مستعمرات شانرا "پست تلقی میکنند و به عنوان همنوع با آنها رفتار نمی کنند". می بینی که خود شان اعتراف میکنند که آنها همیشه "منافع خود را در مقام نخست قرار میدهند و جزکسب سود هیچ اصل معنوی را نمی شناسند." پس چرا من و تو باید با خود فریبی چشم انتظار چیز دیگری از متجاوزین و استعمارگران در کشور خود باشیم؟ چنین انتظاری واقعاً بیهوده است.

تاریخ را بیشتر ورق میزنیم. همان هندوستان "راه آهن دار" را در نظر میگیریم. هندوستان از سال ۱۸۱۸م تا سال ۱۹۴۷م یعنی یکصد و بیست و نه سال در تصرف و مستعمره انگلیس بود. آیا تنها دیدن واقعیات زندگی فلاکت بار و خلاف شأن انسانی که بر میلیونها انسان مظلوم آن سرزمین تحمیل شده و نسل اندر نسل با فقر و گرسنگی در کنار خیابان ها و در زاغه های ویرانه چوبین و کارتنی فقط عمر و زندگی از دست میدهند، کافی نیست تا بر استعمار و استعمارزدگی لعنت بفرستیم؟ از هندوستانی که خزانه انواع ثروتها بود چه چیزی جز زندگی فلاکت بار نصیب صدها میلیون انسان زحمتکش و مالک اصلی سرزمین هندوستان شده است؟ تمام ثروت هند را استعمارگران انگلیسی غارت کردند. فقط چند خانواده ای که با استعمارگران برای غارت هند سرچوالت گرفته اند و یا با آنها ماشاات کرده اند با مکیدن خون مردم میهن شان به زندگی های فرعونیه رسیده اند، زندگی صدها میلیون انسان دیگر در هند مرگ تدریجی و فاجعه بزرگ انسانی دوقرن است، که مسؤولیت آن بردوش استعمار و همدستان بومی آنست. استثمار، ستم و ظلم و برخورد غیر انسانی با میلیون ها انسان زحمتکش هندی، اعم از طفل و زن و مرد، پیرو جوان به حدی است که دیدن آن اشک چشم هر انسان با احساس و وجدانی را جاری میسازد. بروید زندگی ماورای مشقتبار خانواده های کارگر هندی را در معادن ذغال سنگ هند مشاهده کنید و به بینید که کمپنی BCCL در همین قرن بیست و یک انسانها را چگونه زنده زنده در آتش میسوزاند. هیچ مرجعی نه در هند و نه در جهان به داد آن مردم مظلوم و بی پناه نمیرسد، چون هند یک کشور "دموکراتیک" سرمایه داری و ادامه دهنده سنت انگلیس است. پنج درصد چنین اجحاف و ستمی اگر در یکی از جوامع ضد امپریالیستی اتفاق می افتاد فلم و اسناد آن برای تخریب هفت پشت تمام ضد امپریالیست های جهان کافی بود و داد و واویلهای نقض حقوق بشر گوش فلک را کر میکرد. ولی برای نظام "دمکراتیک" سرمایه داری هند و یا هر سرمایه داری دیگری چنین جنایاتی عیب شمرده نمیشود. تازه مدرنیتهای ما همین نظام غیر انسانی را برای ما الگو می آورند و حتی بر مبارزان استقلال طلب و آزادیخواه ما میتازند که چرا از آن پیروی نکرده اند. حال زندگی های رقتبار و فقر و فلاکت زده در پاکستان و بنگله دیش را هم، که "راه آهن" دارند، بر این مصیبت بیفزای تا دود از دماغت برآید و بر استعمار و استعمار پرست لعنت بگویی و بر اجداد قهرمان آزادیخواه و ضد استعماریت درود بفرستی.

به کشور دیگری نگاه میکنیم. "اسپانیاییها از سال ۱۵۶۵ تا ۱۸۹۸ م یعنی به مدت ۳۳۳ سال بر فلپین به عنوان مستعمره حکومت کردند. ... نظام حکومتی اسپانیا در فلپین بیش از سه قرن هیچ تغییر مهمی نکرد... حکومت فلپین از لحاظ ماهیت بیشتر فئودالی و استبدادی بود. ... مقامات اسپانیایی در فلپین در رفتار خشن و غیر انسانی نسبت به فلپینیها... از دیگران عقب نبودند. یکی از مهمترین هدفهای اسپانیاییها در تصرف فلپین این بود که مجمع الجزایر را به صورت منبعی برای مواد خام و کالاهای آسیائی در آورند که در اروپا رواج داشتند." (همان اثر، ص ۳۱۳ و ۳۱۴)

آری، هموطن اینها نمونه هائی از عملکرد استعمارگران در کشور هائی است که به دلایل مختلف زیر یوغ استعمار، زمان طولانی مانده اند و استقلال و "آزادی ملی" شان را از دست دادند. این کشورها در تمام دوران تسلط استعمار، چپاول و غارت شدند و با مردم شان حتی به حیث انسان برخورد نشده است. اجانب متجاوز با مردم این سرزمین ها در کشور خودشان مانند برده زر خرید خود برخورد کرده اند. فقط عده ای بومی و وطن فروش و ایادی استعمار به قیمت

خاک و خون مُلک و مردم شان به زندگی های دلتبارپارازیتی رسیده اند. هم اکنون درکشور ما نیز همان چیزی میگذرد که در آن مستعمرات گذشت. با آنهم پارازیت‌های وطنی ما ملت ما را به پذیرش استعمار دعوت میکنند تا خود همچنان درحاشیه خون و خاک ما در زیرچکمه های استعمار بچرند و شکم پُرکنند.

بحث ویا نیرنگ دیگری که انقیاد طلبان و شاید هم عده ای دیگر مطرح میکنند اینست که میگویند در دنیای امروز هیچکس نمیتواند مستقل زندگی کند، باید وابستگی را برای تأمین ما یحتاج کشور پذیرفت.

درین بحث یک مغالطه ویا غلط فهمی مشهود است که طراحان آن "**استقلال**" و "**انزوا**" را یکی میدانند. تا جائیکه من میدانم هیچ استقلال طلب و آزادیخواهی نگفته است که داشتن استقلال یعنی منزوی شدن از جهان. آزادیخواهان میگویند کسی حق ندارد به کشور ما تجاوز کند. مردم ما حق دارند و باید خودشان سرنوشت خود را تعیین کنند و رقم بزنند. منابع و امتیازات طبیعی، انسانی، جیوپولیتیک، سیاسی و سایر داشته های شان را خود شان به نفع خود و کشور شان به کار ببرند. حق داشته باشند با هرکسی با حفظ منافع ملی خود و با حقوق برابر و احترام متقابل داخل مرادات و ارتباطات و بده بستان ها بشوند. به شخصیت و منافع انسانی و ملی شان احترام و اعتناء شود. آزادیخواهان انسان جامعه شان را اسیر و کشورشانرا مستعمره کس نمیخواهند و نمی پذیرند، نه اینکه خود و ملت شانرا از جهان منزوی کنند.

و اما بحث بسیار مطرح و ورد زبانها اینست که هرگاه از آزادی و استقلال صحبت شود، اعتراض گونه، و درعین حال حق بجانب ، میگویند : اگر عساکر خارجی کشور ما را ترک کنند طالبان میآیند و باز کشور ما توسط طالبان و تنظیم های جهادی و ملیش سابق به جنگ داخلی کشیده میشود. این تئوری به سادگی از طرفداران طرد تجاوز، الטרنا تیف یا جای گزین فوری قدرت می خواهد. وقتی هم اکنون چنین نیروی ساخته و پرداخته حکومت کردن را در چشم رس نمی بیند حضور متجاوزین را در کشور میپذیرد و به انقیاد تن میدهد. در این تئوری که ظاهر عامه پسند دارد، استقلال و آزادی به مفهوم و اهمیت درست آن درک نشده و تا حد صرف خروج عساکر اشغالگر پائین میآید. در حالیکه از نظر ما اشغال کشور ما با ورود عساکر اشغالگر آغاز نشده که با خروج آن پایان یابد. اشغال کشور ما از مداخله اجانب به امور سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و ساختن گروهک هائی مانند خلقی- پرچی ها، طالبان و تنظیم های ساخت پاکستان و ایران آغاز شده که توسط اجانب تا حد باند های مسلح آدم گش و ویرانگر و تروریست رشد داده شده اند، و در آخرین مرحله کشور ما توسط عساکر اشغالگر مستقیماً اشغال شده و ادارات مستعمراتی ساخته شده است. اینها همه شامل پروسه تجاوز و سلب استقلال و آزادی ملک و ملت ما است. بناً کسب استقلال نیز شامل دفع و طرد همه این اجزاء است. طرد تجاوز معنیش اینست که متجاوزین باید وادار ساخته شوند تمام اسباب و وسایلی را که به منظور تجاوز تدارک دیده اند و از آن برای تجاوز بهره برده اند، از کشور ما جمع کنند. امروز دیگر همه میدانند که حزب خلق- پرچم به دست روسها ساخته شده و به قدرت رسید. همینکه روسها کمک شانرا کم ساختند قدرت دستشانده فروریخت. کی میدانند که طالبان و تنظیمهای جهادی به دست امریکا، انگلیس، پاکستان، کشورهای عرب خلیج و ایران و کمک چین و دیگران بنا شده و چنین خونریز و ویرانگر ساخته شدند؟ بناءً وقتی از استقلال و آزادی صحبت میشود، قطع هرگونه کمک به این باندها ویا هر باند دیگر وابسته به اجانب، خلع سلاح و از بین بردن هرگونه پایگاه و پناهگاه هایشان در داخل و خارج کشور و... ضمایم طرد تجاوز هستند. هیچ طالبی و کلاً هیچ نیروئی قادر نیست بدون پشتوانه و کمک اجانب در برابر مردم ما برای یک روز هم به ایستد. آنگاه است که دیگر "لزوم" حضور عامه پسندان اشغالگران بیگانه نیز منتفی میگردد و استقلال معنا و اهمیت پیدا میکند. مردم مستقلاً که تجاوز را با همه متعلقاتش دفع کرده اند دیگر به پای

خود می ایستند و حاکمیت شانرا نیز از درون خود برمیگزینند و آنگاه قادر خواهند بود به هر اخلاصی پاسخ مناسب بدهند و کشور شانرا آباد و مرفه بسازند.

اگر بخواهیم از آنچه بیان شد نتیجه منطقی بگیریم و به اهمیت استقلال و چگونگی برخورد به آن پی ببریم به همان گفتار داهیانه استاد فدائی هروی شاعر فرزانه ما میرسیم که گفته بود:

زندگی درینجه عفریت استعمارننگ است
شیوه آزادگان با ظلم و استبداد جنگ است
خصم چون روباه مکار و زرنگ است
تا تو را در بند خویش آرد به دستش پالهنگ است
ره به جرأت رو که نه وقت درنگ است
این پیام آرزوی آرزوی آرزوها است
تشکر.